



سعادت حضور را شاکرم

جوان است، در مرز بیست سالگی. نشسته است و لباس‌ها را بسته‌بندی می‌کند. او هم از طریق خدام آستان حضرت رضا^(ع) با این جمع آشنا شده، حاجات زیادی در دل دارد و دل به ارادت امام حسین^(ع) بسته است. «هیچ وقت به این فکر نکردم که چون آمده و کاری انجام داده‌ام باید چیزی از حضرت طلب کنم. همین که سعادت حضور در این مکان را داریم باید شاکر باشیم. خیلی‌ها برای رسیدن به اینجا و یک ساعت کار کردن در این دستگاه لحظه شماری می‌کنند و ما سعادت پیدا کرده‌ایم. این سعادت از همه چیز ارزشمندتر است حتی اگر خیال کنیم حاجتی داشته‌ایم و آن را نگرفته‌ایم.»



ناچیز و ناقابل

گوشه‌ای از سالن، مادر جوانی را می‌بینم که با طفل شیرخوار خود مشغول چرخ کاری است. خانم صاحبی پنج سالی می‌شود که برای کمک با این جمع همراه شده و حالا از برکت همین خدمت، مادری را تجربه کرده است. «هر کاری برای امام حسین^(ع) و این خاندان انجام دهیم ناچیز و ناقابل است. بیش از آنکه ایشان به کمک ما نیاز داشته باشند ما نیازمند یاری و مرحمت ایشان هستیم. نه تنها گره زندگی‌ها از این خدمت باز می‌شود بلکه همه آدم‌هایی که برای آقا کار می‌کنند حال خوبی از اینجا می‌گیرند که اصلاً وصف‌ناپذیر است. باید خودت بیایی و ببینی تا این حال را که باعث می‌شود افراد از کار و زندگی خود بگذرند و بدون چشمداشتی، از صبح تا شب پای چرخ بنشینند و با عشق، نخ اضافه لباس‌ها را بگیرند، بفهمی و درک کنی. خیلی از ما اینجا جواب هم گرفته و حاجت‌روا شده‌ایم. خود من دخترم تسنیم را از همین جا و از توسل به خود حضرت علی اصغر گرفته‌ام و برای این لطف و نظری که حضرت به من داشته است، هر سال لحظه شماری می‌کنم ایام شروع کار را اعلام کنند تا بیایم و در حد توانم کمک کنم. کار کردن برای همه شهدای کربلا لذت بخش است اما این طفل شش ماهه شهید حال و هوای خاصی دارد که نمی‌شود آن را وصف کرد و به زبان آورد.»

ناامید نمی‌کند

خادم قدیمی و سن و سال دار این مسجد و این کارگاه خانم گل‌پرور است. پنج سال است پای کار دوخت لباس برای شهید شش ماهه کربلاست و از صبح تا شب پای چرخ می‌نشیند و روسری‌های طفلان شیرخوار را سردوز می‌زند. «چه بهتر از اینکه در چنین دستگاهی وقتم را بگذرانم و مزدم را از شش ماهه امام حسین^(ع) بگیرم؟ شش ماهه‌ای که دستی دهنده دارد و هیچ کس را از در خانه‌اش ناامید نمی‌کند تا جایی که خیلی‌ها می‌آیند و از سرقیچی‌های پارچه‌ها برای شفای بیماران خود می‌برند. کوچک‌ترین شهید لب‌تشنه کربلا گره‌های زیادی از زندگی خادم خود باز کرده است و برای من، اینجا بهترین و آرام‌ترین جای دنیاست که بدون هیچ دغدغه‌ای در آن می‌نشینم و فارغ از همه مشکلات دنیا، کاری را که از دستم برمی‌آید انجام می‌دهم و هیچ خستگی‌ای احساس نمی‌کنم. آدم هر کاری برای دنیا انجام دهد زیان کرده است جز این کارها که ذخیره آخرت ماست. به برکت این خدمت، هر سال اربعین در کربلا مهمان خدام سیدالشهدا^(ع) می‌شوم. این میهمانی و این برکت از هر چیزی در این دنیا ارزشمندتر است.»

۵شنبه
۱۳ مرداد ۱۴۰۱
۶مهر ۱۴۴۴
شماره ۳۲۹

شهربانو



نوهام هدیه این مراسم است

خانم تاجی کنار چرخ خیاطی اشک می‌ریزد. عکس نوه‌اش را نشان می‌دهد. دوباره گریه می‌کند. بین حرف زدن، مدام سکوت می‌کند. از تهران آمده است. همه زندگی‌اش را از سفره امام حسین^(ع) دارد. نوه‌اش را از نذر پای همین چرخ گرفته است. «هرچه دارم از دردانه حسین^(ع) است. الان بچه‌ها از تهران نذری می‌فرستند. پنج سال است به مشهد می‌آییم و می‌مانیم و تلفنی با دبگران ارتباط داریم.»

